



گفتگویی اختصاصی با خانم جمیل خرازینیانگذار بنیاد توس در لندن

بنیاد توس کار اصلی خود را نه صرفاً اجرایی برنامه های هنری بلکه شناساندن فرهنگ ایرانی می داند

می کوشیم وجوه تمایز میان پدیده عرفان و تصوف و دلایل تاریخی اختلاط این مفاهیم را روشن کنیم



مطلع شدیم بنیاد توس در تاریخ 20 نوامبر سال 2011 برنامه ای با نام <عشق آمد و آتش به همه دنیا زد> در لندن به روی صحنه برد. قبلا با فعالیت های این سازمان فرهنگی آشنا شده بودیم و هر بار برای اطلاع خوانندگان بطور اجمالی گزارش کوتاهی از برنامه های این بنیاد که هر کدام از آن ها چکیده پژوهش و تحقیقاتی طولانی بود در مجله جوانان به چاپ رساندیم. در مصاحبه اخیری که با خانم جمیل خرازی بنیانگذار بنیاد توس به عمل آوردیم سعی در آن شد که به توضیح انگیزه



خلق برنامه اخير اين بنياد پردازيم.

- خانم خرازي با در نظر گرفتن موضوعات قبلي برنامه هاي توس که همه در راستاي شناسايي دوره اي از تاريخ و فرهنگ ايران است، آيا اين بار انگيزه خاصي را در انتخاب موضوع و توضيح عرفان و تفاوت آنها تصوف دنبال کردید؟
- به مناسبت سده مولوي برنامه هاي گوناگوني درباره افکار و اشعار مولوي و در نتیجه تصوف و عرفان ايراني در بسياري از کشورها اجرا شد که به نظر ما غالبا حق مطلب را ادا نکردند. آن بخش که آکادمیک بود اکثرا اتکا به منابعي داشت که محدود و متأثر از شرق شناسان غربي بود و آن بخش که به جنبه هاي هنري و فرهنگي موضوع تاکيد مي کرد کم و بيش جز تکرار هميشگي چند آهنگ و رقص به اصطلاح عرفاني از محتوای ديگري برخوردار نبود و به اندیشه و افکاري که بنياد عرفان ايراني را تشكيل مي دهند توجهي نداشت. از آن جا که بنياد توس کار اصلي خود را نه صرفا اجراي برنامه هاي هنري بلکه شناساندن فرهنگ ايراني مي داند، لازم دیديم که سهمي هر چند ناچيز و نا کافي در رفع اين نقصان ادا کنيم.

- در زمان اجراي برنامه به تفصيل تفاوتها و ويژگي هاي بين تصوف و عرفان را مطرح کردید، لطفا اين توضيحات را بطور اجمالي براي خوانندگان ما بدهيد.
- يکي از مهمترين نکاتي که در ارتباط با پديده عرفان و تصوف در ايران همواره از گره هاي اصلي در فهم آن بوده دقيقا فقدان تمايز بين اين دو مقوله است. عارفان و صوفيان نیز خود به اين اغتشاش کمک کرده اند. از طرفي بسياري از

عارفین ایرانی خود را صوفی نامیده‌اند و خرقة صوفیگری به تن کرده‌اند و از طرف دیگر بسیاری از صوفیان افکار خود را افکاری عرفانی قلمداد کرده‌اند. یکی از تلاش‌های ما این بود که با توضیح و تشریح تاریخچه هر دو هم وجوه تمایز بین آن‌ها را نشان دهیم و هم دلایل تاریخی اختلاط این مفاهیم را پیدا کنیم. آنچه بررسی تاریخ عرفان در ایران مسلم می‌سازد این است که نه هر عارفی صوفی است و نه هر صوفی عارف. یکی در جستجوی حقیقت است دیگری راه و طریقت رسیدن به حقیقتی که نقدا شناخته شده است.



در تعریف عرفان باید گفت:

به اعتقاد ما عرفان نوعی هستی‌شناسی نیست. یعنی کسی که عرفانی فکر می‌کند الزاما تعریف مشخصی از مفهوم هستی ندارد و راه زندگی مشخصی را انتخاب نکرده است. هر فردی با هر نوع اعتقاد و مذهبی و با هر نوع روش و حرفه‌ای هم می‌تواند افکار عرفانی داشته باشد و هم از شنیدن و دیدن این افکار در دیگران خوشنود شود یا احساس همفکری و همدلی کند. عرفان نوعی شناخت است. شناختی ذهنی و برخاسته از درون، به عبارتی می‌توان گفت انسانها همواره در کنار هر نوع طرز تفکری که در زمانشان متداول و معقول و رایج بوده است، افکار عرفانی نیز داشته‌اند. البته در راستای پیشرفت جوامع بشری، افکار مذهبی، تجربی و یا سیاسی و مکتبی افکار برخاسته از درون را بیشتر و بیشتر تحت الشعاع قرار داده‌اند، اما حتی بشر امروزه نیز آن‌جا که عقل و اعتقاد پاسخگویی مسائلیش نباشد به درون نگری متوسل می‌شود.

• ارتباط شناخت درونی با دین چیست؟

- اگر با چنین دیدی به مسئله نگاه کنیم فوراً یکی از مسائل مورد مشاجره در این حوزه را روشن کرده‌ایم و آن همانا رابطه عرفان با مذهب است. هم اکنون در ایران بسیاری سعی دارند نشان دهند افکار عرفانی تناقضی با اسلام ندارد و بسیاری نیز پافشاری می‌کنند که افکار عرفانی ضد اسلامی است. اما اگر به تاریخ



واقعي بنگريم به سادگي مشخص مي‌شود كه قدمت افكار عرفاني به قبل از پيدايش مذاهب موجود بر مي‌گردد. تاريخچه تقريبا تمام مذاهب امروزه رايج در دنيا نشان مي‌دهد كه خود از عقايد عرفاني قبل از خود نشأت گرفته اند. بنا بر اين، اين وظيفه عارف ايراني نيست كه اثبات كند عقايدش با اسلام مغايرت ندارد، بلكه اين وظيفه اسلام شناس است كه ريشه هاي دين اش را در افكار قبل از اسلام جستجو كند.

• ويژگي عرفان ايراني چيست؟

- ما تلاش داشتيم نشان دهيم عرفان ايراني تفكري يك بعدي نيست كه ريشه هاي آن را بتوان به يك پديده منحصر به فرد كاهش داد. تاريخچه آن نشان مي‌دهد كه چگونگي اين افكار نه تنها قبل از اسلام كه قبل از دين زردشت نيز در ايران وجود داشته است و ريشه هاي آن نه صرفا ايراني- آريايي بوده و نه صرفا سامي، هندي يا يوناني، بلكه تركيب ويژه اي از همه اين ها بوده است كه در عقايد باستاني ايرانيان خود را با طرز برخورد ويژه اي نسبت به مسئله آفريدگار و آفرينش برجسته مي‌ساخت. در اينديدگاه آفريدگار در واقع جزئي از خود آفريده بود و يا به عبارت ساده تر جوهری از خود را در همه مخلوقات بجا گذاشته بود، تحقيقات درباره مسئله عرفان نشان مي‌دهد استعداد ويژه ايراني ها در تفكرات عرفاني در همين جوهر كهن ريشه گرفته است. افكار عرفاني حتي از افكار چند خدائي ايرانيان باستان قبل از شكل گيري دين زردشت قديمي ترند. ميترايزم (مهرپرستي) دوران قبل از هخامنشيان و دين زردشت دوران هخامنشي خود در بستر اعتقاد به وحدت وجود شكل مي‌گيرند و هر کدام از اين هسته اصلي فكري ايراني چيزي را با خود حمل مي‌كنند. اين اعتقاد كه فيلسوفان فلسفه <وحدت وجود> ناميده اند به نحوي از انحا در تاريخ ايران پايدار مانده است و در دوران مختلف و به دلایل



گوناگون و علیرغم اعتقادات رايج در هر زماني بارها و بارها مجددا سر بلند کرده است.

• از جنبش های اجتماعی عرفانی گفته بودید آیا می‌توانید توضیح بیشتری دهید؟

- اولین جنبش اجتماعی در میان ایرانیان که بتوان عرفانی نامید در واقع در تقابل با دین زردشت (از نوع ساسانی آن) شکل می‌گیرد. به دنبال شکست جنبش اجتماعی مزدکیان علیه امتیازات اجتماعی و طبقاتی ساسانیان، آزادی خواهی و برابری طلبی ایرانیان، خصلتی مذهبی به خود می‌گیرد و به صورت اعتراضی به امتیازات مذهبی سلسله مراتب زردشتی دوران ساسانیان در شکل‌گیری و نفوذ گسترده مذهب مانی متبلور می‌شود. مذهب مانی که شاید اولین مذهب فراملتی آن دوران بود بیشتر به تفکرات عرفانی ایران کهن نزدیک بود تا چهار دین هم‌زمان خود، زردشتی، یهودی، بودایی و یا مسیحی، مذهب مانی در واقع آن حلقه رابطی است که عرفان ایرانی رانه تنها به عرفان مسیحی و یهودی دوران خود مرتبط می‌سازد که به عرفان اسلامی دوران بعدی.

• در تمایز مابین تصوف و عرفان چه توضیحی می‌توانید بدهید؟

- تصوف در ابتدا ارتباط مستقیمی به عرفان ایرانی نداشت و در واقع واکنشی بود مذهبی. واکنشی در برابر فساد مذهبی دوران خلافت اسلامی بنابراین تصوف اسلامی چیزی نبود جز نوعی بازگشت به زهد و تقوای صدر اسلام، چنین بازگشت‌هایی به زهد و تقوای مذهبی در مقابل فساد مذهب رسمی و دولتی،

نه منحصر به اسلام است و نه منحصر به دوران خلافت اسلامی. در بسیاری کشورهای دیگر نیز در دوران مختلف ما شاهد چنین حرکتی بوده ایم. صوفیان اسلامی اولیه نیز بسیاری از افکار خود را از دیرنشینان مسیحی بغداد و جزیره بعاریت گرفته بودند. استفاده از واژه صوفی به مثابه <پشمینه پوش> نخست در ارتباط با فرقه‌های مسیحی بغداد شکل گرفت. این تصوف اولیه اسلامی الزاما نه عرفانی بود و نه ایرانی و نه



ارتباطی با مفاهیم اصلی عرفان ایرانی داشت. هر چند که تصوف مسیحی خود بی تاثیر از عقاید مانوی نبود.

• چگونه تصوف اسلامی را از تصوف ایرانی باید متمایز کرد؟

- تصوف اولیه اسلامی که برخی از مفسرین تاریخی تصوف توکلی (توکل به خدا) نامیده‌اند شاید به همان اشکال اولیه تا به امروز هم ادامه داشته است. اما آنچه ما تصوف ایرانی می‌نامیم جنبشی است که ریشه در افکار کهن ایرانی داشت و حدود دو قرن بعد از آن، تصوف اسلامی- عربی در تقابل با خشک اندیشی مذهبی و امتیازات ملی، مذهبی و نژادی خلفای اسلام، در ایران شکل گرفت. از قرن سوم هجری به این طرف ما در ایران شاهد جنبش عرفانی گسترده‌ای هستیم که هر چند خود را تصوف اسلامی می‌دانند و می‌نامند، اما در واقع در واکنش به آن و در بازگشت به عقاید کهن ایرانی شکل می‌گیرد. این دوران که دوران تصوف طغیانی نامیده شده دوران طلایی عرفان ایرانی بعد از اسلام است.

• تاثیر فرهنگی این افکار در تاریخ ایران چه بوده است؟

- درباره تاثیر فرهنگی این دوران در تمامی تاریخ ایران بعد از اسلام اغراق نمی‌توان کرد. رونق شعر و موسیقی ویژه ایرانی در واقع عمدتاً به دست صوفیان این دوران صورت می‌گیرد. امر احیای زبان فارسی بعد از اسلام را شاید ما بیش از هر گروه دیگری مدیون این گروه هستیم. خانم خرازی موفقیت بنیادهایی نظیر توس را که پیوسته کوشش در شناساندن تاریخ و فرهنگ ایران کهن تا به امروز دارند آرزو داریم با تشکر از وقت شما.

